



روایت دهه خونین شصت و تابستان شصت و هفت در دو سوی دیوارها !

گاهی برخی واژه ها و عبارتها برای بیان وقایع و رخدادهای تاریخی گویا نیستند و عظمت آن رخداد را بیان نمیکند ! اینگونه است شرح پاره ای از روایت‌های فردای انقلاب ، که یادمان شان نه ماه و فصل ، که همواره است . روایت‌های دردناک و فجیعی که پی در پی رخ داد و دهه های خونینی را در تاریخ ما ثبت کرد ! روایت‌هایی که بیشترشان با تیرماه شروع شدند ، ماهی که چون تیری زهر آگین بر دل‌ها نشست است ! بر دل تاریخ ما ! از گذشته های دور تا گذشته های نزدیک ! و هنوز که هنوز است ادامه دارد . روزهای غمبار تیر ماه نخستین سالهای دهه شصت که خورشید هر صبحش با نام عزیزان این آب و خاک ، که قلبهایشان آماج تیرهای سیه دلی میگشت ، چون غروبی به خون می نشست . روایت آن دهه و آن تابستان در دو سوی دیوارهای بلند زندانها . و این تیرماه – تیرماه شصت و هفت که سخش می‌رود با مرداد و شهریور ، برای بسیاری تیری بود که در جان و دلشان فرو شد و هر دم زخمشان زد ، زخمی که گوئی همزاد عزیزانشان است ! از آن به بعد بود که ماهها و فصلها و سالها به هم دوخته شدند و انگار شدند یک زمان ! زمان تراژدی و جاودانگی ! عصر زایش انسان با درد و پایداری !

در آنروزهای ملاقات از آن هفته های آن تیرماه ، فوج فوج عاشق از سراسر خاک سرزمین نفرین شده ، موج موج بیدار عزیزکرده هاشان به سوی زندانها روان شدند . همچون یک‌هفته درمیانه‌های همیشگی ، مشتاق با پای سر بسوی کعبه خود شتافتند ، برای فقط دقایقی بسیار اندک برای دیدار که لحظاتی از آن در میانه ها هدر میرفت و گم میشد . چه دوگانگی دردناکی ! کعبه شان ، اسارتگاه و قتلگاه نازنینانشان بود ! آنها آنروزها نمیدانستند به ملاقات فاجعه می‌روند . روز‌هایی که از شب سیاه تر بودند !

آنروزها دژخیمان دروغ پرداز زندان که یک روده راست در شکمبه هاشان نبود، داستانهای مسخره ای تحویل خانواده ها میدادند که خیلی زود واقعیتش از پرده برون افتاد . آنها به خانواده ها میگفتند که بچه هاتان بخاطر نمک و جیره ی غذائی کم اعتصاب کرده اند و به ملاقات نمی آیند ! و وقتی که با اعتراض و مقاومت خانواده ها رو به رو میشدند ، به حربه اصلی خود یعنی ریا و تهدید متوسل میشدند تا خانواده ها را پراکنده کنند . بعدها معلوم شد که خط و نشانهای مسئولین زندان آنروزها مملو از قساوتی پنهان و تمسخری معنا دار بوده است ! و خانواده ها که بیشترشان روزها و شبها راه می پیموند تا بیدار عزیزانشان نائل شوند ، در این سوی دیوار ، با چهره هائی مچاله شده و سینه هائی پُر آه ، خیره بر دیوارهای زندان با عزیزانشان بی درودی ، بدرود میگفتند . آنها در این سوی دیوارها نمیدانستند که این وداعی ست آخرین ، بی هیچ دیداری ! چه سبکبال آمده بودند ، و چه سنگین و خمیده باز میگشتند ! هُرم داغ آن تابستان با سوز غم هجران آمیخته گشته و دل‌هاشان را آتش میزد . رایحه الوداعی عاشقانه گوئی این سوی دیوارهای زندانها پراکنده شده بود ! این رایحه از آنسوی دیوارهای زندان می آمد ، در آن هنگامه هائی که آنها آخرین ناگفته هاشان را برای بازماندگانشان بر پاره کاغذی مینوشتند تا به خانواده هاشان داده شود ! پاره کاغذ‌هایی که از هر سندی در تاریخ گرانبها تر است ! و واژه ها شان همه باور به ماندگاری مرامشان که عدالت برای بشر ، جاودانگی عشق به راستی ، و اختیار در راهی که برگزیدند ، بود .

حاکمیت جمهوری اسلامی که نظم سرمایه داری اش در آمیزش با نکبت اندیشه های تاریک و مزورانه ، و پشتیبانی زور ، از او صورت‌کی کریه و فرا حیوانی ساخته است ، خود را پاسخگوی هیچ بنی بشری نمیدید و نمی بیند ، و کرد آنچه که در ذاتش بود و هست ! زمانه روسیاهی و شقاوت ! شقاوتی بی همتا در آنسوی دیوار ها ، طرح سلاخی زندانیان سیاسی و عقیدتی را میریخت، زندانیانی که همگی حکم داشتند و برخی شان جوانانی بودند که از فردای انقلاب دستگیر شده و محکومیتشان پایان یافته بود و " ملی کشی " میکردند . سردمداران زندان جمهوری اسلامی با برپائی بیدادگاههای چند ثانیه ای تفتیش عقاید قرون وسطائی ، بر این بودند تا دق دلی های خود را از شکست در جنگ خامناسوز ، امضاء قطعنامه ، و ترس از واژگون شدن بساطشان بدست نیروهای مخالف ، سر زندانیان خالی کرده و یکباره از شرشان خلاص شوند . کسانی چون پور محمدی نماینده اطلاعات در آن بیدادگاهها ، که قرار است اکنون عدل و داد بگسترانند !! ، آنروزها و در آن لحظات حتی نظر تردید آمیز حاکمان شرع را در رابطه با برخی از زندانیان ملغا کرده ، و حکم نهائی اعدام را صادر میکرد .

(با نجابتی غریبانه کوچ کردند همچون عاشقان ، رقص کنان ، پیکره ها حلق آویز ، به مثال بیدهای مجنون ، به خاک افتاده به مثال سروهای سهی تبر خورده ، و گلگون جامه به مثال شقایقهای کوهی ، سینه هاشان چاک چاک

پایان آن تابستان و آغاز آن خزان به هم گره می خورد و فصلی دیگر زاده میشود . فصلی دیگر خلق میشود . فصلی که بی زمان است ! فصل کشتار ! فصلی که از چار دیواریهای سلولهای حلق آویز و حسینیهای خونین محبس های سرتاسر مُلک ، به کف خیابانهای اعتراض تیرماه و کوی دانشگاه ، به گلوهای فروخورده ی فریاد و پیکرهای آتش و لاش کهریزک نقب می خورد ! فصلی که از فردای چیره ی استبداد سیاه ، بر انقلاب گلگون رهایی و خوشبختی آغاز میشود ، به باورهای انسانی و بشری ، به مرامهای مردمی و کردارهای خردمندانه ی برومند مردمان دد منشا نه یورش میبرد ، و آمال و آرمانهایشان را در چنبره ی خشم و کین ، خوف و نومیدی ، پوچی و بی آرمایی ، به اسارت میکشاند . فصلی که فرهیخته گان و خامه بدستان دلسوخته اش را به فجیع ترین شیوه ی حیوانی مثله میکنند و در جای جای کوی و برزن رها میسازند . فصلی که جوانانش را به مسلخ جبهه ها می برند ، و بر پیکره های ناپیدا در باتلاقهای بهشت موعود ، نوحه سر میدهند . فصلی که مردمانش را آواره ی سرزمین خود و سرزمینهای بیگانه میکنند ! فصل کشتار ! فصلی که پایانی ندارد و هنوز هم پیکره ها ست که بر بالای دار میروند !

آنها توانستند این ظلم بپا کنند !! ظلم جزء لاینفک هستی آنهاست !! بی هیچ تردیدی . چگونه میتوان تظلم خواهی کرد ؟! آیا میتوان دهان دوخت و لب فرو بست ؟! آیا میتوان فریادها را فریادرسی یافت ، و بیدارها را دادرسی ؟! رسم دادخواهی چگونه است ؟ همه ی این سالها در خود هوار زده ایم چه کسانی و کی و چگونه به دادخواهی بپا خواهند خواست ؟! این مردمان ! بی هیچ تردیدی مردمان ! مردمانی که در هنگامه های از کف دادن نازنینانشان ، لب فرو بستند ، در درون خود فریاد کشیدند ، و شعبده بازان لبخند بودند در شب کلاه درد ! ، دانستند و میدانند دلبندهانشان که در برابر تندر ایستادند ، مردند ، تا خانه را روشن کنند ، جان بر سر چه پیمانی نهادند ! مردمانی که پایداری و ایستادگیشان عبرت تاریخ باید بشود !

ز اشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را دهی گر آب و آتش دشنه ی فولاد میگردد

و آنها که میرفتند یکصدا شدند ، با همه ی چند صدائی شان ! یگانه شدند ، با همه چند گانگی شان ! پس از چه روست که در ماندنها چنین نیستیم ؟! یکدیگر را به آسانی گم میکنیم و در به در میشویم ؟! برای دادخواهی باید که یک دل و یک زبان بود ، و همدستان . باید که فریادهای خاموش گلوهای حلق آویز شده شان را از حنجره ی دادخواهی مان به گوش همه ی جهانیان رساند ، و همصدا با همه بازماندگان " نه ببخشیم ، و نه فراموش کنیم " !

مباد کس یا کسانی پروای این کنند که پای بر تل خاک مزارهای اینان گذاشته ، گل سرشته از خاک آنها و اشک بازماندگان را بر سر و روی مالانده و این تراژدی را علم و کُتل و بیرق کرده و دست در دست بیگانگان تظاهر به دادخواهی کنند ؟! مباد که خونشان را پایمال قدرت ، جاه طلبی ، و مال و منال نموده ، که آزادی ، برابری ، و خوشبختی با بیگانه بدست نخواهد آمد !!!!!

از یاد نبریم که فریاد خاموش آنها همه برای آزادی و عدالت و خوشبختی مردمان سرزمین نفرین شده مان بود ! حقی که پایمال همدستانی نامشروع استبداد و کوردلی خودی از یکسو ، و حرص و آزمندی بیگانه از سوی دیگر شده بود و میشود . آیا آدمی را زهره چنین خیانتی هست ؟! که اگر هست ، خیانتی ست بس هولناک تر از جنایتی که آن روسپاهان تاریک اندیش ، تاریک دل کردند.....؟!.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد سوسیالیسم
زنده باد آزادی

اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان

شهریورماه ۱۳۹۲
سپتامبر ۲۰۱۳